



<http://www.arianafghanistan.com>

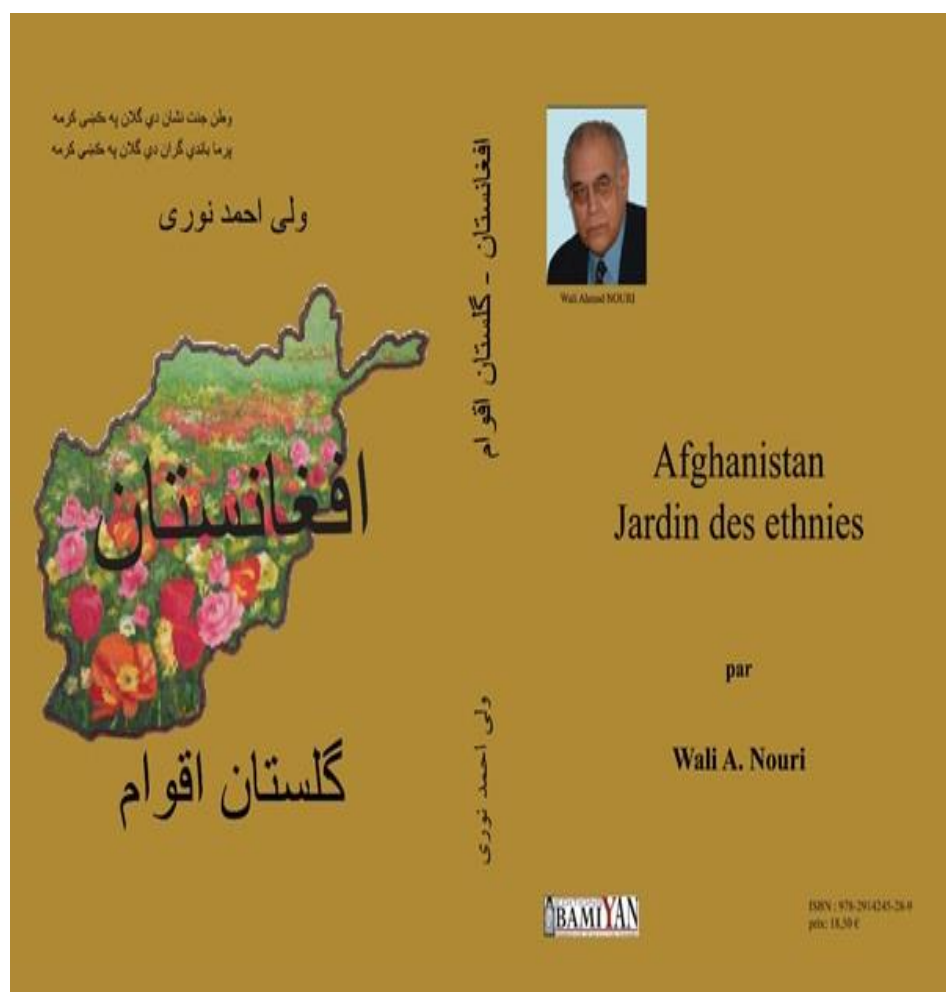


۲۰۱۸/۰۷/۱۱

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت بیست و چهارم



افغانستان گلستان اقوام

قسمت بیست و چهارم

نزاع بر نام ها و تصادم بر تسمیه ها

از

دکتر محمد حیدر رئیس سابق پوهنتون کابل

لاس انجلس دوم حوت ۱۳۸۳ ش/ ۱۹ فروری ۲۰۰۵ م



از نشرات داخل مملکت چندان اطلاع ندارم که در باره تسمیه ها، نامگذاری ها و نام های سابقه محلات و شهرهای وطن ما چه نوع افکاری در جریان است، لیکن آنچه به نوشته های وطنداران جلای وطن تعلق می گیرد، باید گفت که بالای اسما و نام های مربوط بعضی مناطق افغانستان و حتی به نسبت وجه تسمیه هویت ملی مردم ما درین اواخر جنجال ها شدت اختیار کرده است.

به یقین کامل که کشمکش های فکری جایی را گرفته نمی تواند و نتیجه نهایی آن تنها و تنها تفرقه در بین بعضی از نویسندگان ما و ضیاع وقت چیزی دیگر بوده نمی تواند. و آن هم به دو دلیل عمده:

❖ اول اینکه چنین جریانات تنها در داخل مملکت حل و فصل و آنهم توسط ارگان های عمده دولتی مملکت قابل تصمیم گیری است،

❖ و دوم اینکه اصلاً کدام مشکل عمده موجود نیست، اگر قدری حوصله و حسن نیت در بین باشد تمام این معضلات به طور بسیار دموکراتیک و منصفانه حل شده می تواند، و منظور مخلص هم درین مقاله همین است.

انسان ها آزاد هستند که چگونه افکار را در باره آینده و حال مملکت و جامعه خود ارائه می کنند، و چه نوع دگرترین اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را برای بهبود اوضاع وطن خود پیشکش می کنند که آنهم در فضای دموکراتیک باید صورت گیرد.

درین اوقات اخیر خصوصاً در بین طرفداران برگرداندن اوضاع به گذشته ها و طرفداران تجدید نظر بر هر چیزی که در گذشته تحمیل شده بود، جدال قلمی ادامه دارد. از بخت بد طرفداران برگرداندن اوضاع به گذشته ها نمی دانند که چرخ تاریخ را به عقب دور دادن ناممکن است و اینرا هم باید گفت که تجدید نظر طلبان هم بنابر محرومیت های

جدی قومی و یا شغلی و یا فامیلی بعضی اوقات شکل اکستریم «extreme» و تخریبی را در نظریات شان اختیار می کنند.

آنچه به گروپ اول تعلق می گیرد، باید گفت که طرفداری از سلطه طالبان و توجیه اعمال آنها برای يك انسان با دانش و با انصاف غیر قابل فهم می باشد. نمی دانم چطور يك نویسنده درین باره که روحیه اتحاد ملی از آن شدیداً آسیب دیده است، هنوز زخمها التیام نپذیرفته است، باز هم نمک پاشی می کند و خلیج جدایی را فراختر می سازند؟!

آنچه به گروپ دوم تعلق می گیرد دیده می شود که اصلاً واقعیت های ملی را قطعاً در نظر نمی گیرند. درین باره يك رساله درین اواخر مطالعه کردم که سالها پیش توسط آقای کاظمی به رشته تحریر آمده بود، که در آن قریب تمام افغانستان را ملکیت تاریخی مردم هزاره وطن ما قلمداد کرده بود. مثلاً چون يك بهسود در شرق افغانستان است، فلذا سرحد شرقی "هزارستان" تا آنجا می رسد زیرا که يك بهسود دیگر در نفس منطقه هزاره ها وجود دارد، هم چنین کوه قره باغ "ثابت" می کند که چاردهی و کابل نیز تعلق تاریخی به وطنداران هزاره ما دارد، و علی هذا القیاس در صفحات شمال و جنوب مملکت نیز بعضی "شواهد" و "اسناد" ارائه شده که باید قبول گردد. گرچه چنین نوع واهیات را وطنداران هزاره ما هم قبولدار نیستند، لیکن باز هم شاید نزد بعضی مردم وسواس و تشویش خلق کند.

نتیجه گیری شخصی بنده چنین است که در چنین موارد اگر مروت و عقل سلیم موجود نباشد اندوخته های علمی و کسب دانش، اگر واقعیت هم داشته باشد، نه تنها مثر ثمر ثابت نخواهد شد بلکه تخریب کننده و خطرناک خواهد بود. حاصل اینکه بدبختانه رجحان طلبی و تسلط جویی خاصه يك قوم یا قبیله نیست.

درین نوشته کوشش نموده ام (البته مثل همیشه) تا مسایل را بدون احساسات شخصی بیان نمایم و به آن وطندارانی که حسن نیت خصلت عمده شان است، نقاط نظرم را عرض نمایم.

اصل گپ و مقصد این نوشته اینست که از مدت زمانی به این طرف در باره اسما، نامگذاری های سابقه و تجدید نظر بر تعداد از آنها در "اجندای روز" بعضی از نویسندگان هموطن ما قرار دارد. البته پیش از آنکه مطلب خود را تشریح نمایم، شخصاً معتقد هستم که در مورد نامگذاری های سابقه بعضی از شهرهای مملکت، نا عاقبت اندیشانه اقدام صورت گرفته است که باید مقامات عالیة کنونی در آن باره عندالموقع اقدام نمایند (درین باره بعداً بحث مفصل صورت خواهد گرفت).

عجالتاً به يك موضوع بسیار جدی که عبارت از تجدید نظر بر تسمیه هویت ملی تعلق می گیرد، یعنی بر افغان، افغانی و یا افغانستانی، بودن که کدام یکی از آنها مناسبتر است و مردم ما در مجموع تحت عنوان کدام یکی از آنها و یا موصوف بودن به یکی از آنها خود را بهتر احساس می کنند. درین باره نظرم چنین است و توجه جدی خواننده محترم را خواهانم:

اول به اول عرض کرد که هر باشنده وطن ما که خود را افغان می شناسد و یاخود را افغانستانی معرفی می کند، مسأله ایست متعلق به خودش، هر کس مختار است که چه نوع هویتی برای خود قایل است و در کدام نوع تسمیه خود را بهتر و واقعی تر احساس می کند. اما آنچه به کل مردم ما و جامعه افغانستان تعلق می گیرد تسمیه هویت ملی

چه تأیید و چه تعدیل آن از صلاحیت مقامات رسمی و قانونگذار مملکت است و بس، فیصله نهایی در آنجا صورت گرفته و می گیرد.

اینکه بعضی از هموطنان اخیراً خود را افغانستانی می نامند و از افغان بودن دوری می جویند، البته قسمی که قبلاً گفتم مربوط به خودشان است و هیچ ایرادی برای بنده در آن موجود نیست و نخواهد بود، هر نامی که بالای خود می گذاریم باز هم وطنداریم، گرچه ظاهراً يك نوع دوگانگی احساس می شود.

بروز این روحیه چیز نو نیست. چند دهه قبل در پاریس توسط محصلین ایرانی این مفکوره در بین مملکت ما تزریق می شد و از آن زمان به بعد مفکوره خاموش بود و از آن چیزی شنیده نمی شد و یا اقلاً من شخصاً از آن چیزی نمی شنیدم. مگر چندسال قبل کتابی در ایران توسط يك نفر به نام چنگیز پهلوان به نشر رسید و نظریه افغانستانی به حیث وجه تسمیه هویت ملی برای بعضی از هموطنان تلویحاً پیشکش شد و باید اقرار کرد که تأثیر هم نمود.

تتفر این نویسنده ایرانی که خود را "دوست" افغانستان معرفی می کند چنان شدت و جدت ضمنی نسبت به قوم پشتون دارد که حتی همکار فوق العاده نزدیک و برجسته آمر صاحب شهید را که از تبار پشتون خواهد بود اما نام پشتو دارد و به نام انجنیر بریالی می شناسیم، صحیح تلفظ و تحریر نکرده و همیشه در متن این کتاب طفره رفته آن برادر مجاهد را "بریاله" معرفی کرده است.

کتاب مذکور را بنده يك شهکار در فن دو اندازی و نفاق افگنی می دانم. چنگیز پهلوان روحیات مردم ما را خوب درك نموده است، واسوختی ها و انزجار وطنداران ما را که از سیاست های غلط دولتی در قرن بیست سرچشمه گرفته و خصوصاً ضربات کاری طلبان بر روحیه ملی مردم افغانستان وارد کرده است، بسیار ماهرانه دامن زده است، و از بخت بد که بعضی از نویسندگان نا عاقبت اندیش با مقالات بی سر و پا، آب در آسیاب این نوع دوستان دروغین وطن ما می ریزند یعنی هنوز هم از آن دوره تاریک طرفداری می کنند.

می آیم سر اصل موضوع و آن اینست که مشکل عمده نزد بعضی از وطنداران ما کلمه و یا اسم افغان است که از آن مشتقات چند در طول تاریخ پربار و کهن ما بمیان آمده است. مثلاً افغانستان - افغانی. این تعداد هموطنان چنان می پندارند که افغان و پشتون الفاظ مترادف بوده اما معنی واحد ندارند.

درین باره مخلص را عقیده بر اینست که افغان حتماً و ضروراً پشتون نخواهد بود. درین باره تحقیقات عمیق و همه جانبه بگمان غالب که در طول تاریخ خصوصاً بعد از استیلای عرب در افغانستان امروزی آهسته آهسته تا امروز و عمدتاً بعد از بمیان آمدن افغانستان به حیث يك واحد اداری و بعداً سیاسی، در ظرف سه صد سال اخیر این دو اسم یعنی افغان و پشتون مفهوم واحد را بخود گرفته باشد.

همه می دانیم کلمه و یا اسمی که بعداً افغان تلقی گردیده، در ابتدا به اصوات و حروف جداگانه تذکر داده شده مثلاً "آواگان"، "آواغان"، "آواگانا"، مثلیکه "دیگان" که بعد به "دهقان" تغییر یافت، و در کتیبه های امپراتوری هخامنشی و بعد ساسانی چندین بار این نام ذکر گردیده است. معلوم می شود که يك قوم و یا يك قبیله بزرگ در کنار شرقی این امپراتوری ها موجود بوده باشد (یعنی افغانستان امروز) که از آن نامبرده شده است. و در غیر آن ذکر آن ضرور نبود.

برای من جان قضیه درینست که در آن ایام پشتون ها با تمام مشخصات امروزی شان یعنی دو هزار سال قبل به اهمیت که هخامنشی ها و ساسانی ها از آن تذکر داده اند موجود بود و یا کدام قوم دیگر به نام "آواگان" درین سرزمین موجودیت داشت که با مرور زمان به اثر تهاجمات پی در پی و جنگها آهسته آهسته در بین اقوام هجوم آور نووارد منحل شده باشند، و از آنها در تاریخ تنها به حیث افسانه "نام" باقی مانده باشد، و زمانیکه پشتون ها در صحنه تاریخ داخل شدند این نام کهن "آواگان" را که بعد "افغان" شده، به آنها نسبت داده باشند.

نظرم چنین است که اگر "آواگان" ها که دو هزار سال قبل يك قبیله بزرگ از لحاظ کمیت بود، امروز می بایستی کم از کم به چند صد ملیون می رسید) البته طبق قوانین مشخص و ثابت شده علوم انسان شناسی و دموگرافی (Démographie) در حالیکه از هرطرف که گز و پل کنیم تمام پشتون ها شاید در حال حاضر از سی الی چهل ملیون بیشتر نباشند.

تمامی این گفتار بالا می رساند که "آواگان" ها بعداً "افغان" ها حتماً و حتماً "پشتون" های امروزی نباشند و مفهوم واحد این دو نام شاید ناشی از اشتباهات مکرر باشد.

گمانم که درین موضوع فرهنگ پشتون بهترین برهان تلقی شده بتواند. ما پشتون ها وقتی خود را در بین خود معرفی می کنیم می گوئیم "زه پشتون یم" هیچ وقت يك پشتون به يك پشتون دیگر خود را افغان معرفی نمی کند، مگر زمانی که بایک غیر پشتون ملاقی می شود می گوید: "زه اوغان یم" یعنی شعوراً فکر می کند که با این نام داده شده خوبتر معرفی شده می تواند.

درین باره باز هم باید عرض کنم از آنجایی که تغییر در طبیعت اصل ثابت شده می باشد، باید اینرا قبول کنیم که دو هزار سال قبل درین جایی که امروز افغانستان موقعیت دارد هر چیز تغییر کرده است، خصوصاً که افغانستان همیشه در مسیر لشکرکشی ها، هجوم آوران و غارتگران قرار داشته و جانشینی اقوام جدید بجای ساکنین پیشین، تغییر لسان و نژاد های مطلقاً بیگانه و در نتیجه از اختلاط آن، همه جامعه امروزی مملکت ما بمیان آمده است. صرف درین دو صد سال اخیر تنها در منطقه کابلستان تغییرات عمده قومی و لسانی بمیان آمده است. آیا کسی گفته می تواند که از ساکنین این منطقه یعنی فورمولی ها، بره کی ها و پراچی ها که اکثریت بودند امروز چه باقی مانده؟ تماماً در بین تاجیکها و پشتون ها منحل شده اند و تغییر هویت داده اند. یقین کامل دارم که در دو صد سال آینده تغییرات دیگر به میان خواهد آمد و منظره فرهنگی و قومی فعلی افغانستان باز هم تغییر خواهد کرد.

خلاصه درچنین يك فضای پر آشوب و متحول چطور شده می تواند که "آواگان" های قدیم حتماً و حتماً همین قوم فعلی پشتون ها بوده باشد. کی ثابت کرده می تواند که بقایای "آواگان" ها در دره های هندوکش شرقی و غربی در کوهستانات سپین غر به مرور زمان، لسان، فرهنگ و آیین خود را در ارتباط با قبایل جدید و نوآمد و هجوم آوران از دست نداده باشند؟ برخی لسان پشتو و برخی لسان دری را اتخاذ نکرده باشند، و تعداد دیگر نورستانی و پشته یی را بمیان نیاورده باشند، و یا اینکه با سایر اقوام فعلی افغانستان مخلوط نشده باشند. هنوز درین باره کاوش ها در جریان است و حکم آخرین هنوز صادر نگردیده و گمانم که هرگز صادر نخواهد شد. نتیجه اینکه "افغان" یا "آواگان" قدیم حتماً پشتون های امروزی باشند، شخصاً جداً شك و تردید دارم.

اسماء و نام های گذشته مثل آثار موزیم ها می باشند که مربوط هیچ قوم مشخصی نیست، لیکن در عین زمان ملکیت فرهنگی و تاریخی يك ملت و در نهایت تحلیل از تمام بشریت می باشد. آثار مصر باستان در برتش موزیم قرار دارند. این بدان معنی نیست که آنها آثار و ممثل هویت ملی انگلیس باشند، بلکه از تاریخ بسیار گهن وادی نیل و از يك مرحله عمده تمدن بشر حکایت می کنند. گمانم کلمه و یا اسم "افغان" هم به هیچ قوم فعلی افغانستان بطور مشخص و مطلق اطلاق شده نمی تواند و این نام ملکیت عمومی مردم افغانستان خواهد بود و هر باشنده افغانستان با طیب خاطر و آسودگی فکری می تواند موصوف به این نام باشد.

درین باره قسمی که قبلاً بعرض رسید، هر کس حق دارد چه نوع هویت سیاسی برای خود انتخاب می کند و این یک قضیه بسیار شخصیتست. اما نام اشخاص و تخلص تاریخی شناخته شدگان تاریخ را بنا بر تعصبات قومی تغییر دادن و مسخ شهرت آنها جرم تلقی شده می تواند. مثلاً شخصی خیلی بزرگ در تاریخ نظرات سیاسی عالم اسلام به نام سید جمال الدین افغان موجود است، هر کس می تواند در صفحه اول نشریه عروه الوثقی در یابد که در آن چنین ثبت شده است:

"جمال الدین الحسینی الافغانی" به حیث صاحب امتیاز و ناشر ارگان و جانانه تر اینکه در رسم الخط فرانسوی انگلیسی آن، "Gemal-Ud-Din El Afghan" یعنی جمال الدین افغان، نه افغانی ذکر بعمل آمده است، نمی دانم چرا این واقعیت وارونه نشان داده می شود. سید بزرگوار اگر متولد در افغانستان یعنی کُرد نمی بود با آن صراحت لهجه که خاص ذهن و فکر آن عالیجناب بود، هیچ ضرورت نداشت که تخلص خود را افغان انتخاب می کرد، **خلاصه سید والا تبار افغان بود و نه افغانستانی.**

هیچکس حق ندارد که يك شخصیت تاریخی را تخلص عوضی بدهد و برای نسلهای آینده ابهام خلق کند و سر در گمی ایجاد نماید. اما برعکس و باز هم به اساس شواهد و اسناد تاریخی بدون گفتگو هیچ قدرت در افغانستان و هیچکس در مملکت ما حق ندارد که نام شهر ها و اماکن وطن ما را بنابر اغراض غیر ملی تغییر بدهد، و خصوصاً که آنرا به اساس يك لسان بخصوص (درینجا به لسان پشتو) نامگذاری کند. مثلاً سبزواری تاریخی افغانستان را شیندند نامگذاری کردن يك اقدام تخریبی در روند استحکام روحیه ملی بود و است. شخصاً آرزو دارم که مقامات مسئول فعلی در افغانستان نامهای تاریخی را دوباره احیاء نمایند و حسن نیت خود را ثبوت کنند.

این را باید فهمید که لجابت بر پشتو سازی نام های بعضی از شهرها و محلات وطن ما به غیر از دلسردی، دوگانگی، و بدبینی چیزی دیگری در بر نخواهد داشت. بر علاوه تبدیل نام سبزواری به شین دند يك اشتباه بزرگ به ارتباط تاریخی ملی ما نیز تلقی شده می تواند، و دلیل آنهم اینست که شهر دیگری به عین نام در ایران امروزی نیز موجود است. اینکه سبزواری ایرانی قدامت دارد و یا ندارد، هیچ نمی دانم، لیکن اگر در باره اعاده نام سبزواری افغانی که در قرن بیستم به شیندند تبدیل شده لجابت کنیم (قسمی که در چنین موارد عادت مردم افغانستان است)، در تحلیل نهائی به ضرر تاریخ افغانستان خواهد بود. مؤرخین مسلکی می دانند که واقعات بزرگ و عمده در غرب افغانستان در طول تاریخ به وقوع پیوسته است، و از سبزواری افغانستان نام برده شده است. نتیجه اینست که در آینده و قرن های بعدی همه این رویداد ها به اصطلاح به جمع تاریخ ایران قید خواهد شد، زیرا که یگانه سبزواری در منطقه ای از خاک ایران

موجودیت خواهد داشت. اصلاً نام های قدیمی و تاریخی و قبول شده را تبدیل کردن عمل سطحی و طفلانه باید تلقی کرد، که عموماً از تعصب زیاد نشأت می کند.

در تاریخ جهانی نیز چنین رویداد ها بچشم می خورد و جدیدترین آنها در اتحاد شوروی سابق بهتر مشاهده شده است. مثلاً سنت پترسبورگ که در قرن ۱۸ توسط پتر کبیر تهداب گذاری شده بود، در ابتدای قرن ۲۰ توسط بلشویک ها به پترو گراد مسما شد به آن هم قانع نشده آن شهر زیبا را لنیننگراد نام نهادند. تا بالاخره بعد از زوال "دولت شوراهای" نام اصلی خود یعنی سنت پترسبورگ را دوباره گرفت. همچنین شهر تزار تزین در شمال بحیره کسپین بالای دریای ولگا به ستالینگراد معروف شد و بعد توسط خروسچف به والگا گراد معرفی گردید که تا حال به همان نام یاد می شود و شاید روزی نام اصلی خود را دوباره بگیرد. درینجا باید يك موضوع را علاوه کنم، زمانی که تاریخ این شهر ذکر می گردد حتماً به همان نامی که زمان واقعه به آن موسوم بود یاددهانی گردد.

سالها قبل يك دوست مصری که او هم محصل بود برایم حکایت کرده بود که روزی در مجلس وزرای مصر تحت ریاست جمال عبدالناصر فقید یکی از وزرای فرصت شناس پیشنهاد کرد که اسکندریه را جمالیه و یا ناصریه نامگذاری کنیم. البته که تمام اعضای مجلس پیشنهاد او را مصلحتاً "بسیار بجا و معقول" یافتند، مگر صرف رئیس جمهور، آنرا طفلانه و کوچک یافت. لیکن زمانی که بند اسوان احداث شد، جهیل تشکیل شده آنرا ناصر مسما کردند.

نتیجه عمومی این خواهد بود که تعصبات و کینه توزی های مبنی بر ملحوظات منطقه یی، قومی و یا مذهبی همیشه دوگانگی، بدبینی و نفاق خلق کرده، و در نهایت تحلیل، روابط ذات البینی را در جامه ضعیف و سست ساخته و زمینه را برای فعالیت های تخریبی مهیا کرده است. مع السلام دکتور محمد حیدر

